

۲۶

نخستین کنگره

نویسندگان ایران

تیرماه ۱۳۲۵

ثبت ۱۳۹
۵۷/۷/۱۴

نکته دیگر در خصوص نوع آثار آقای حجازی •
 بنده عرض کردم که بیشتر تمایل اخلاقی در آنها مطرح شده. مثلا عجز در
 مقابل طبیعت و عدم مطابقت گفتار و کردار و راجع بنوع آثار حجازی هم گفته
 شد که نول نیست و «اسه» است •
 در باره سایر نویسندگان تا آنجا که فرصت بود صحبت شد اما راجع
 برهنه‌نمایی نویسندگان •
 بندهائی از یک نفر ساخته نیست. کنگره برای اینست که نویسندگان تمایل
 و عقیده و سبک خود را بیان کرده و بگویند چه میخواهند بکنند، بگویند و انتقاد
 کنند تا نتیجه گرفته شود •
 بطور اجمال راجع بتمام این قسمتها صحبت شده •
 مایه تأسف است که فقط عده کمی انتقاد و صحبت کرده‌اند. بهتر بود بیشتر
 صحبت میشد تا راه عمل پیدا شود •
 در باره مطالب آقای علوی : راجع بوظیفه هنرمند •
 بنده به تفصیل بیان کردم و آنچه ایشان فرمودند به تفصیل عرض شد
 هنرمند و نویسنده موظف است مفهوم زندگی را بهتر درک کرده و این
 ادراک را بدیگران بهتر القا نماید •
 ایشان همین نکته را فرمودند • بقیه مطالب ایشان بسیار قابل استفاده
 بود و کار کنگره را تکمیل میکرد و بسیاری مطالب ایشان جواب دیگران بود و
 جای ایراد بایشان نیست •

قرائت آثار

طبق برنامه قرار بود که پس از خاتمه بحث در باره «نثر فارسی در
 دوره اخیر» آثار منتشر قرائت شود، اما چون عده‌ای از آقایان
 شعرا اشعار خود را نخوانده بودند، قرائت آثار منظوم آغاز شد
 و ابتدا بانو **ژاله سلطانی** اشعار خود را خواندند

«من هر وقت میخواهم کتساب زندگیم را ورق زده فهرستی از آن
 بدست مردم سپارم بی اختیار دچار یک نوع حزن و حیرت عجیبی میشوم

شاید هلتش اینست که دیگر نمیخواهم درباره گذشته خود فکر کنم. از آینده هم که تکیه گاه امید جوانان است بی خبرم و اکنون نیز فاقد آن چیزهایی هستم که مردم برای یک شاعر قابل اهمیت و جالب توجه میدانند؛ مثل داشتن مدالهای افتخار یا مسافرت های دور و حوالت شکفت انگیز و غیره



از طرفی چون شرح و قایمی که روح بگنفر الطیف و حساس م ند و بیان رنجهاییکه دلسی رادرد مند و خاطری را آشفته میسازد در نظر دیگران ارزش و اهمیتی ندارد، اینجا است که حس میکنم من هیچ چیز ندارم در شرح زندگی خود بنویسم.

من در زمستان سال ۱۳۰۰ شمسی در تهران متولد شده ام. ابتدا نمایی گذاشتند تحصیل کنم تا اینکه با جدیت مادرم بالاخره بدرسه رفته و تحصیلات متوسطه خود را بسرعت در آن شهر با انجام رساندم. چندسال هم در بانک ملی کار میکردم و لسی روح من گاهی بسوی ستاره های روشن سحری پرواز کرده زمانی با اشک در خشان بیتیمان راز و نیاز داشته است.

بی مناسبت نیست بگویم بطوریکه مادرم میگفت من از کودکی برای هر وسکهایم شعر و سرود میساخته ام و در سن ۱۳ سالگی برای اولین بار شعر نوشتم. از آن پس نیز با این شریک غم و شادی همیشه همدم بوده ام. قسمتی از اشعارم بنام « گلپای خود رو » در سال ۱۳۲۳ بچاپ رسیده است.

اکنون مشغول ادامه تحصیل میباشم و آرزو دارم همانطوریکه قلب من شریک غم و بدبختی مردم ستمکش ایران است، قلم من هم در خدمت این ملت موثر و مفید باشد. تهران - تیرماه ۱۳۲۵ زاله

ای بنفشه

سر برون کرده ای ز برف چرا	گل من ای بنفشه زیبا
زین سبب چهره تو هم زردست	باغ از باد بهمنی سرد است
آخر این فصل رستن تو نبود	بین رسر ما شدی چگونه کبود

همه گلها زباغ دور شدند
تو درین باغ چون منی تنها

☆☆☆

اینک از شانه‌ات جدا سازم
ز نم آهسته بسوسه بر رویت
بنهم سر بگوش تو آرام
تو بپسر سوی او پیام سرا
گاه گاهی ز لطف شادم کن
یاچو او را به بینی ای گل من
که خموشی زبان راز بود

☆☆☆

او ترا روی سینه بنشانند
کندت گرم از آتش دل خود
ای بنفشه، تو ای گل زیبا
باخبر باش آتش آنجاست

چون شوی گرم ورخ فروزی تو
من از آن سوختم، نسوزی تو

سپس آنای شهاب فردوس چند قطعه از آثار خود را خواندند

قطعه

ز روی تجربه بندی گرانبها دادم
که هر چه جوئی زان خوبتر نیایی پند
به دور زندگی خود هر آنچه از بد و نیک
به خویشتن نپسندی به دیگران مپسند
بساکسا که به حسب قیاس و عادت خویش
تورا ز مردم گیتی به هیچ نشمارد
چو بنگرد به همه کس بدیده انصاف
تو را و خلق جهان جمله بدتر انکار